

## دیدگاه ابن سینای طبیب، فیلسوف و عارف به عشق

دکتر حسین محمودی - ششمین نشست از مجموعه درس‌گفتارهایی درباره بوعلی سینا

چهارشنبه ۹۹/۱۲/۲۰

ششمین نشست از مجموعه درس‌گفتارهایی درباره بوعلی سینا با همکاری مرکز فرهنگی شهر کتاب و بنیاد علمی و فرهنگی بوعلی سینا در روز چهارشنبه ۲۰ اسفند برگزار شد. این نشست به سخنرانی دکتر حسین محمودی با موضوع «عشق از منظر ابن سینا» اختصاص داشت. این درس‌گفتار به صورت مجازی از اینستاگرام شهر کتاب پخش شد.

«عشق» یکی از موضوعاتی است که با زندگی انسان پیوندی عمیق و جدی دارد. به همین سبب است که از دیرباز تا کنون اغلب اندیشمندان، عارفان، فیلسوفان و هنرمندان بیش از هر موضوعی «عشق» را دستمایه کار خود قرار داده‌اند. ابن سینا نیز به عنوان بزرگترین حکیم ایرانی به این مقوله ورود کرده و در باب عشق نظریه پردازی کرده است.

ویژگی منحصر به فرد و ممتاز ابن سینا این است که وی با توجه به احاطه کاملش به تمامی شاخه‌های علوم زمانه خویش از چندین چشم‌انداز مختلف به تأمل در باب عشق پرداخته است. ما معمولا ابن سینا را به عنوان فیلسوف یا طبیب می‌شناسیم و کمتر از بعد عرفانی او یاد می‌شود، اما او آگاهی عمیق و منسجمی نسبت به مسائل عرفانی داشت. بنابراین هنگامی که سخن «عشق از منظر ابن سینا» می‌رود ما با چندین نظرگاه مختلف رو به رو هستیم. ابن سینای طبیب، ابن سینای فیلسوف و ابن سینای عارف، هر کدام نگاه ویژه خود را به موضوع «عشق» دارند. در این درس گفتار به معرفی سه نگاه متفاوت ابن سینا به مقوله عشق پرداخته می‌شود.

شرح نگاه ابن سینای طبیب در کتاب قانون مطرح شده است و در گام بعدی به شرح نگاه بوعلی به عنوان یک فیلسوف در کتاب رساله العشق و الهیات شفا و در گام بعدی نگاه بوعلی در مقام عارف به مقوله عشق در نهم اشارات و تنبیهات اشاره شده است. باید این پرسش‌ها را در نظر گرفت که چه تعارضی بین نگاه ابن سینای طبیب و ابن سینای فیلسوف و ابن سینای عارف به مقوله عشق وجود دارد و آیا راه‌حلی برای آن وجود دارد. یکی از بزرگترین اندیشمندان در قرون وسطی و قرون میانه که بتوان او را بزرگترین فیلسوف در کل جهان دانست ابن سینا است زیرا در قرون میانه تاثیر بسیاری بر متفکران بزرگ داشته است.

**آنچه در پی می‌آید سخنان دکتر حسین محمودی است در این نشست است.**

### پیشینه سخن ابن سینا از کجا نشأت گرفته شده است؟

ابن سینا مرحله‌ای از تاریخ اندیشه را برای ما گزارش می‌کند، اگر ابن سینا امروز بود شاید تکرار سخنان پیشین را نمی‌کرد و سخنی به روزتر با ما در میان می‌گذاشت. پیشینه سخن ابن سینا در باب فلسفه و عرفان در سنت اسلامی است که باید گفت آیا اقتباسی هستند و از جای دیگری نشأت گرفته‌اند و یا هویت استقلالی دارند و در جغرافیای جهان اسلام شکل گرفته‌اند. این فیلسوف خاص در کدام مرحله فکری دیدگاه داشته و چه نسبتی با متفکران پیش از خود داشته است و حکم کلی به آن نمی‌توان داد.

دو اشتباه ممکن است رخ دهد که هر جنبه از تفکر بوعلی را به تفکر یونانی نسبت دهیم، گویی که هیچ چیز تازه‌ای نیفزوده است و همان حرف‌ها را تکرار کرده که فیلسوفان یونان باستان گفته بودند و دیگر این که هرگونه تاثیرپذیری ابن سینا را از اندیشه‌های یونانی نفی کنیم چرا که انکارناکردنی است که تاثیر بسیار جدی و عمیقی از اندیشه یونانی پذیرفته است. به این معنا که به فلسفه اسلامی، صفت اسلامی داده می‌شود و بیشتر متأثر از فیلسوفان یونانی بوده است. علاوه بر تغذیه غنی و تفکر غنی که مکتب نوافلاطونی وارد جهان اسلام شده است و ما نباید دچار فروکاست‌گرایی بشویم و اندیشه‌های اندیشمندان را با اندیشه‌های یونانی تحلیل کنیم. هیچ متفکری ناگهان از خلاء نیامده است و سخن هر متفکر و اندیشمندی پیشینه داشته است و از اندیشه‌های اندیشمندان پیش از خود نشات گرفته است.

### تاثیرپذیری ابن سینا بر دوش غولانی مانند ارسطو، افلاطون و فلوطین

مثالی که می‌تواند این موضوع را روشن کند این است که شاید نگاه عوامانه به نیوتن این باشد که سیب را دیده که افتاده و گفته این جاذبه است. الکساندر پوپ شاعر معروف در باب نیوتن می‌گوید همه چیز و طبیعت در تاریکی فرو رفته بود و ناگاه خداوند گفت نیوتن بیاید و همه چیز روشن شد. انگار که نیوتن از آسمان و به عنوان معجزه الهی آمده و حقایق را بر ما روشن کرده است. نیوتن گفته بود من بر دوش غولانی مثل کوپرنیک، کپلر و گالیله ایستاده‌ام و چه بسا که ابن سینا بر دوش غولانی مانند ارسطو، افلاطون و فلوطین بایستد و ابن سینا شود و تاثیرپذیری نافای عظمت و استقلال فکری او لزوما نیست و با گفت‌وگوی درونی که می‌آموزد در گام نخست از اندیشه‌های بزرگ پیش از خود نشات می‌گیرد و درگیر گفت‌وگوی درونی و منجر به زایش اندیشه نو می‌شود. پیشینه داشتن تفکر اندیشمندان در متفکران پیش از خود نافای ارزش و استقلال آنها نیست. آگوستین هم بر بستر تفکر ابن سینایی تمام اندیشه‌هایش را بنا کرد پس باید استقلال فکری او هم منتفی شود.

اندیشه افلاطون نیز پیشینه در اندیشمندان و متفکران پیش از خود مانند فیثاغورث بوده است. افلاطون از اندیشه‌های ایران باستان و شرق تاثیر پذیرفته است. بنابراین به نظر می‌رسد راه میانه آن باشد که ما ضمن این‌که آن اندیشه‌ها را انکار نکنیم ولی تفکر متفکران را فرونگاهیم. همین بحث را می‌توان در تصوف و عرفان اسلامی کرد که از سنت یونانی، مسیحی، هندی و بودایی تاثیر گرفته‌اند و در عین حال هویت مستقل خود را نیز پیدا کرده‌اند.

### عشق از منظر ابن سینای طیب چگونه است؟

بخش نخست عشق از منظر ابن سینای طیب است. کتاب ابن سینا قانون است و در فصل یازدهم به مقوله عشق پرداخته است. زکریای رازی در طب الروحانی که کتابی در حوزه پزشکی است به مقوله عشق پرداخته است و ابن سینا هم کماکان به روش طیبیان عشق را یک بیماری می‌داند شبیه مالیخولیا یا مانیا و... عشق بیماری وسوسه‌ای است و نوعی جنون از نظر ابن سینای طیب است. عاشق در خیالات غوطه‌ور می‌شود، عاشق تصورات خیالین از معشوق دارد و منجر به این می‌شود که تمرکز فکری متمادی به یک شخص داشته باشد و از ابعاد دیگر عالم غفلت کند و غرق در یک شخص شود. مثل کتاب سیستماتیک در دوران خودش و در پارادایم زمانه خود که بقراطی جالینوسی است. عاشق علایمی دارد مثل فرو رفتگی چشم، پلک بر هم زدن، خنده و شوخی بسیار و... عاشق در اندوه بسیار است، نفس‌های بریده دارد و آه می‌کشد. اگر اشعار عاشقانه و یا رماتیک بشنود متأثر می‌شود و در احوالاتش دگرگونی حاصل می‌شود. بیماری عشق می‌تواند به پزمردگی عاشق منجر شود، عاشق ظاهر پریشان دارد و نبض عاشق نیز

نظم ندارد. نکته کلیدی عاشق این است که می‌توانیم نشانی از معشوق را از طریق نبض بدون نظم بشناسیم و حتی نام او را پیدا کنیم.

برای معالجه بیماری عشق گام‌هایی معرفی می‌کنند. گام نخست پذیرش است که معشوق را بشناسیم که کیست البته به شرطی که عاشق به صراحت نگوید و پنهان کاری کند. سپس نبض عاشق را می‌گیریم و نام افراد را می‌آوریم اگر ضربان نبض، دگرگون و رنگش متفاوت شد (رنگش پرید یا گونه‌هایش سرخ شد) می‌توان نشانی از معشوق یافت. و بعد می‌توان نام شهر و محله و نشانی و شغل معشوق را بر اساس همین قیاس پیدا کرد. بوعلی می‌گوید این نظریه‌پردازی نیست و بارها این را امتحان کرده‌ام زیرا زمینه‌های تجربه‌گرایی در تفکر وجود دارد.

گام دوم این است که بعد از پیدا کردن معشوق، عاشق و معشوق را به وصال هم برسانیم زیرا چاره‌ای وجود ندارد و می‌بینیم که عاشق کم کم حالش بهتر می‌شود و سلامت خود را بازمی‌یابد و در کنار آن می‌توان مداوای طبیعانه را آغاز کرد، مزاجش را بررسی تا عناصر چهارگانه بدن او (سودا، بلغم، صفرا و خون) تنظیم و هماهنگ شوند. گام چهارم اینکه اگر معشوق آدم مناسبی نبوده به عشق فرد مناسب‌تری روی بیاورد و دل از معشوق ناشایست برکند و در این زمینه نیز پیشنهادهایی دارد که پیش عاشق از بی‌وفایی‌های معشوق بگوید؛ گاهی آتش عشق عاشقان افروخته‌تر می‌شود و باید حواسمان باشد. در این زمینه می‌گویند پیرزن‌ها را برای این بگمارید که از معشوق بدی بگوید زیرا سخن پیرزان نافذتر و مقتدرتر است و بیشتر تاثیر می‌گذارد. همچنین مشغولیت‌های دیگری برای او فراهم کنید و اگر لازم شد به طور همزمان از داروهای مالیخولیا نیز می‌توان استفاده کرد.

مولانا در داستان نخست مثنوی «کنیزک و پادشاه» بدون اینکه نامی از بوعلی سینا ببرد از روش او در کتاب قانون استفاده می‌کند تا معشوق را پیدا کند و به روش او فرد عاشق را مداوا می‌کند. چرا مولانا نامی از ابن سینا در این داستان نمی‌برد؟ شاید به دلیل تفاوت مشرب‌ی بود که با او داشت چون عقل ابن سینا بیشتر مشی ارسطویی داشته و عقل مولانا افلاطونی بوده است و باعث شده دل خوشی از او نداشته باشد و شمس نیز چندان نیکو از بوعلی یاد نکرده است.

### عشق از منظر ابن سینا فیلسوف چگونه است؟

بخش دوم بوعلی فیلسوف است. در الهیات شفا و در رساله العشق ابن سینا به مقوله عشق پرداخته است و ما با نگاه دیگری از عشق مواجه هستیم. عشق بنیاد هستی است و اصل اساسی موجودات (کیهان و متافیزیک) عشق است که بر خطوط اصلی مکتب نوافلاطون استوار است. اینجا عشق همه حیات را دربرمی‌گیرد و ساری و جاری در همه مخلوقات و موجودات است. عشق همه اشیا را به حرکت درمی‌آورد. وقتی از همه موجودات سخن می‌گوییم یعنی انسان مدرن موجودات را از ریزترین تا ماهیان، کیهان، کهکشان ... را در عالم می‌بینیم اما در پارادایم تفکر ابن سینایی وقتی سخن از همه موجودات می‌گوید یک جهان‌نگر متفاوتی حکمفرما است. ما عنصریات، فلکیات، ماهیت، ذات، نحوه وجود موجودات جاندار و بیجان مادی، مجرد و انسان را داریم و در دل این‌ها جمادات، نباتات، حیوانات و انسان را داریم، سپس عالم فرشتگان و خداوند را داریم.

ابن سینا کل هویت عالم را در دو دسته می‌آورد؛ هویت مدبره و هویت غیرمدبره. مدبره آن‌هایی هستند که تحت تدبیر خداوند قرار دارد و غیر مدبره منحصر در ذات خداوند است و ذات خود خداوند تدبیر جهان است. ما با دو نوع عشق

مواجه هستیم: عشقی که در هویت مدبره وجود دارد و متفاوت از عشقی است که در خداوند وجود دارد که هویت غیرمدبره است زیرا این عشق ناشی از شوق و میل به چیزی است و خداوند فقدان چیزی نیست که شوق به داشتن چیزی داشته باشد. هر موجودی به قدر استطاعت خود مشتاق اتحاد با خیر است و به سمت خیر و جمال و زیبایی و عشق خداوند حرکت می‌کند. این عشق به اشتراک گذاشته است و ما تجلی خداوند را در موجودات می‌دانیم.

هر موجودی به حکم سرشت طبیعی خود به سوی خیر، کمال در تکاپو است و سعی می‌کند کمال را جذب کند این کمال از جایی به او عطا می‌شود و هر حرکتی به سمت کمال دور شدن از نقص است. نقص، شر و کمال وجود است. اگر وجود مساوی با کمال است، وجود مطلق هم مساوی با کمال مطلق است. بنابراین هر موجودی دارای یک عشق ذاتی و جلی است و در تمام هستی وجود دارد و همه موجودات به طور عام یکسری مسایل را مشتاق هستند مثل بقا و به طور خاص هم موجودات دنبال چیزی هستند که مناسب نوع خودشان است. عشق یک اشتیاق فطری است که خداوند در همه موجودات نهاده است و اقتضای حکمت الهی و تدبیر ربوبی برای اداره عالم است که «اگر عشق نبود بفسردی جهان» اگر عشق نبود این جهان از حرکت باز می‌ایستاد زیرا تزریق حرکت در جهان با نیروی عشق است.

#### جهان با نیروی عشق در حرکت است

بنا به گفته ابن سینا دو دسته عشق داریم: عشق طبیعی که مربوط به موجودات بسیط (جمادات و نباتات) می‌شود و عشق اختیاری نیز مرتبط با حیوانات و انسان‌هاست. در عشق اختیاری فرد عاشق امکان صرف نظر از معشوق را دارد (اگر ببیند مضرات آن بیشتر است) اما در عشق طبیعی هیچ آگاهی وجود ندارد و حرکت قانون‌وار است بدون اینکه هیچ اختیاری در آن باشد. در موجودات بسیط، اول ماده است. سپس عشق ماده به صورت است و عشق صورت جماد را از دست می‌دهد. جمادات اشتیاق رسیدن به جایگاه طبیعی (عناصر چهارگانه) خود را دارند و جمادات طبیعی هم سعی می‌کنند به اصل خود برگردند همان‌گونه که آتش رو به بالا حرکت می‌کند.

مرتبۀ اول موجودات بسیط است، مرتبۀ دوم جمادات، مرتبۀ سوم نباتات است که بر اساس سه قوه (غاذیه، نامیه و مولده) عشق آن‌ها تعبیر می‌شود. بخش چهارم حیوانات هستند که بر اساس چهار جز عشق آن‌ها تعریف می‌شود: نخست حس ظاهری، حس باطنی که تخیلات هر موجودی به سمت کسی است که نشاط‌آور است. قوه غضبیه که غلبه یافتن بر دشمن و پرهیز از ذلت و برتری یافتن است و قوه شهویه که تولید مثل است و در حیوانات وجود دارد و این از طریق مقاربت جنسی اتفاق می‌افتد.

انسان موجودی است که هم جماد و نبات (قوای حیوانی: غضبیه و شهویه)، قوه ناطقه و هم فرشته است و روحی از عالم بالا دارد. انسان به واسطه نفس ناطقه معرفت به تصورات والا دارد و می‌تواند عشق به مقولات برتر داشته باشد. حیوان طبق غرایض عمل می‌کند همان‌طور که سنگ سقوط می‌کند و آتش به بالا می‌رود. هیچ جدالی در درون حیوان وجود ندارد اما در انسان جدال و دوگانگی است که منجر به جنگ و جدال درونی می‌شود. یک بخش نفس حیوانی است که به دنبال شهوت و عشق‌های پست است و سپس نفس ناطقه‌ای که مربوط به عالم علوی است و عشق عقیف را به وجود می‌آورد.

**عشق عقیفانه پلی است برای عشق حقیقی**

انواع عشق‌های انسانی از نگاه ابن‌سینا به عشق مجازی و حیوانی تقسیم می‌شود که فریفته رنگ و لعاب ظاهری می‌شود و به دنبال لذت‌های جسمانی است و اگر اسیر این عشق شود تا حدی مستحق ملامت و سرزنش است اما عشق عقیف شیفته خلق و خو، آداب و اخلاقیات و کمالات روحی معشوق می‌شود، ملاحظات عقلانی دارد و از شهوت پرهیز می‌کند و شائبه شهوت در این عشق ورود نمی‌کند. این عشق صورت‌های زیبایی دارد و از شهوت پرهیز می‌کند که به آن عشق ظرفا، عشق جوانمردانه، عشق خاکسار و یا معنوی می‌گویند و عشق افلاطونی نیز نامیده می‌شود. در دوره‌هایی از قرن ۱۲ تا ۱۶ در کشورهای فرانسه و ایتالیا و برخی از کشورهای اروپایی عشق شهبه‌سوارانه وجود داشت که شباهت به عشق عقیف دارد. عاشقی که شعر می‌سراید و نوازندگی می‌کند و به دنبال وصال جسمانی با معشوق نیست و نشان‌دهنده عشق عقیف است. انسان صورت زیبا را دوست دارد نه برای نگاه شهوانی و حیوانی بلکه به اعتبار عقلش و شرط این عشق، عفت ورزیدن است. منشا این عشق لطافت نفسی است که انسان‌ها دارند و می‌توان آن را عشق ظریف و عقیف بنامیم. عشق نفسانی پلی است برای عشق عقیف و عشق عقیفانه پلی است برای عشق حقیقی.

هم انسان قوه غاذیه دارد و هم حیوان. حیوان هنری با عنوان درست کردن غذا ندارد می‌درد و می‌خورد و این قوه در انسان شکل برتری پیدا می‌کند و خلق هنر می‌کند حتی در مناسبات جنسی نیز می‌توان این سبک را بیان کرد زیرا ناشی از این است که انسان مرتبه بالاتری دارد. عشق باید فضایل عالی را در انسان به وجود بیاورد. هر چه برای انسان نافع باشد به سمتش گرایش دارد و فضیلت برای انسان نافع است و هنگامی که به فضیلت معرفت پیدا کند به آن هم شایق و عشق می‌شوم. منشا همه فضایل هم خداوند است و انسانی که معرفتش را طی کند چاره‌ای ندارد که عاشق خداوند شود. انسانی که عاشق خداوند می‌شود تشبه و تقرب به او می‌جوید.

مرتبه پایانی بعد از افلاک و صور عقلیه خداوند است و این یک عشق حقیقی است. در اینجا خدا عاشق است و هم معشوق. وجود از نگاه ابن‌سینا مساوی با عشق است و والاترین عشق، عشق خدایی است. هر نظریه که بتواند کل مرتبه هستی را با یک متافیزیک و فرمول توضیح بدهد و این متافیزیک از نگاه ابن‌سینا عشق است. هر نظریه که به عشق الهی بپردازد نوعی عرفان است، عرفان جایی اتفاق می‌افتد و تعلیم می‌دهد که عرفان ابن‌سینا را ما می‌توانیم عرفان غیردینی بنامیم زیرا بر مسائل متافیزیک و فلسفی استوار شده است. انتقادهایی نیز بر دیدگاه ابن‌سینا وارد است غزالی و ملاصدرا و دیگران که در مقام نگاه تطبیقی و بیان نگاه‌های منتقدین نیستیم.

**عشق از منظر ابن‌سینای عارف چگونه است؟**

بخش سوم ابن‌سینای عارف است. ابن‌سینا در نمط نهم اشارات، اندیشه‌های عرفانی را بیان کرده است. وی نگاه متافیزیک عشق را در رساله العشق و اشارات گفته بود و در این بخش آثار و احوال و نتایج عشق را می‌گوید که می‌تواند جذاب باشد. عشق عقیفانه چه نتایجی دارد بر احوال عارف و عاشق؟ نخست زدودن خشونت از روح است که انسان عشق و روح لطیف پیدا می‌کند و رقت قلب می‌یابد و احساس شفقت به همه موجودات پیدا می‌کند. نکته دوم رهایی از علایق و دلبستگی‌های دنیوی و ترک علایق جسمانی است و این خصال است که در عاشق به وجود می‌آید؛ همیشه خوشرو است و شما وی را عبوس نمی‌بینید و تواضع و فروتنی در او دیده می‌شود و کوچک را بزرگ می‌شمارد. اندوه در این انسان راه ندارد و به همه شفقت دارد. ایجاد تمرکز وحدت بر معشوق که این خصلتی است که در عاشق به وجود می‌آید.

ابن سینا بین عشق و هوس تفاوت قائل می‌شود. هوس چندگانه‌پرست است و بنابراین نیروهایش پخش می‌شود و سطحی باقی می‌ماند اما عشق در تقابل با هوس آن چیزی است که یگانه‌پرست است و متمرکز و عمیق می‌شود. بنابراین بین عشق و هوس تفاوت وجود دارد؛ هوس چندگانه‌پرست و پخش‌کننده نیروها و سطحی است. عشق یگانه‌پرست و متمرکز کننده نیروها و عمیق است. عشق یک توجه هوشیارانه و انقباض توجه است.

ابن سینای طبیب عشق را بیماری می‌دانست، ابن سینای فیلسوف عشق را بنیاد هستی می‌دانست و ابن سینای عارف عشق را سبب این می‌دانست که تعالی روحی پیدا کند و متخلق به اخلاق حسنه و نیکویی شود. تعارضی در این‌جا وجود دارد. راه حل نخست این است که بگوییم تعارض داشته است. دوم این‌که این اشتراک لفظ است و در کتاب قانون عشق را به معنایی به کار برده است که ربطی به این عشق ندارد و وقتی مراتب عشق را بیان کنیم گویی تعارضی وجود ندارد. عشق بیمارگونه که در کتاب طب و قانون ابن سینا گفته شده است انواع عشق انسانی است و در دل این سلسله مراتب می‌گنجد. اگر عشق شکل عقیقانه پیدا کند ستودنی می‌شود و شکل الهی و عارف‌گونه پیدا می‌کند و جوهره آن چیزی بوده که آن را تمرکز و توجه می‌نامیم که می‌تواند توجه به معشوق اول و معشوق حقیقی باشد.

